

برخی از نیرنگهای کارزار در کوش نامه

به یاد استادام دکتر ذبیح الله صفا

مقدمه

از کوش نامه که حکیم ایرانشان بن ابی الخیر، آن را بین سالهای ۵۰۱ تا ۵۰۴ هجری قمری- در عهد سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی- در بیش از ده هزار بیت به نظم آورده است، نسخه ای منحصر به فرد مکتوب به سال ۸۰۰ هجری در کتابخانهٔ موزۀ بریتانیا موجود است. کوش نامه داستان زندگانی جنگجوی دلاور پیل دندان پیلگوشی ست، اهریمن دیدار و اهریمن خوی، ستمگر و پیمان شکن و خونریز و زن باره که چند بار نیز دعوی خدایی کرده است. وی در دوران عمر ۱۵۰۰ سالهٔ خود، که بیشتر آن در جنگ با شاهان و پهلوانان نامدار گذشته، به ندرت مرهٔ شکست را چشیده، چنان که هرگز بیمار نیز نشده است. ناگفته نماند که بخش قابل توجهی از این کارزارها با آبتین در چین یا با سرداران فریدون در چین و روم بوده است. از کوش پیل دندان، به جز کوش نامه که به سرگذشت او اختصاص دارد، در شاهنامهٔ فردوسی^۱، بهمن نامه^۲، مجمل التواریخ و القصاص^۳، فرامرز نامه^۴، روضه الصفا^۵، حیب السیر^۶ و تاریخ گزیده^۷ نیز یاد شده است. پیل دندان در دوران پادشاهی ضحاک تازی، عموی خود، در چین چشم به جهان گشود. دوران حیاتش مقارن بوده است با بخشی از پادشاهی ضحاک و تمام دورهٔ پادشاهی فریدون تا کیکاوس. خواه ناخواه در چنین منظومه ای بخشهایی از حماسهٔ ملی ایران مربوط به همین ادوار نیز آمده است، منتها با روایاتی کاملاً متفاوت با شاهنامهٔ فردوسی. موضوع قابل توجه آن است که کوش نامهٔ منظوم

مورد بحث ما، بر اساس کوش نامهٔ منثوری سروده شده است که حداقل تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری در ایران داستانی شناخته شده بوده و یقیناً به جز نسخه ای که شاعر در دست داشته، نسخه های دیگری از آن نیز در دست این و آن بوده است. ایرانشان بن ابی الخیر در «سبب نظم کوش نامه» به این نسخهٔ منثور و کیفیت نظم آن در ابیات زیر اشاره کرده است:

زمانه چو کارم دلارای کرد	دلم داستانی دگر رای کرد
یکی مهتری داشتم من به شهر	که از دانش و مردمی داشت بهر...
مرا گفت اگر رای داری بر این	یکی داستان دارم از شاه چین
که هر کس که آن را بخواند به هوش	بسی بهره بردارد از کار کوش
بدیدم من این نامهٔ سودمند	سراسر همه دانش و رای و پند
بهاری، ولیکن ز باران دژم	نگاری، ولیکن رسیده ستم
مگر یابم از کردگار جهان	به گیتی از این بیش چندین زمان
که از دانش این بهره پیش آورم	همه نامه در بیت خویش آورم
چو باغ بهاری بیارایمیش	ز رنگارگون رنگ بزدایمیش

(۱۲۷-۱۳۸)*

توضیح آن که شاعر، پیش از نظم کوش نامه، بهمن نامه را به نظم آورده بوده است، و مصراع «دلم داستانی دگر رای کرد» اشاره است به این که وی پس از نظم بهمن نامه درصدد منظوم ساختن داستان دیگری (کوش نامه) برآمده است. شاعر یک بار نیز از مأخذ خود با ذکر نام یاد کرده، آن جا که کوش پیل دندان، نگارین، دختر نوشان دستور خود را به زنی می گیرد:

چنین آمد از کوش نامه پدید	که نوشان دستورا برکشید
یکی دختر او نگارین به نام	به چهره چو ماه و به بالا تمام...
ز نوشان مر او را به خوبی بخواست	ز مهرش یکی آتش ازل دل بکاست

(۴۸۰۲-۴۸۰۶)

موضوع قابل توجه آن است که مأخذ یا مأخذ کوش نامهٔ منثور و منظوم بی تردید با منابع فردوسی کاملاً متفاوت بوده است، گرچه در این منظومه در پادشاهی جمشید، ضحاک، فریدون و بخش کردن جهان بین ایرج و سلم و تور، رفتن کیکاوس به مازندران و

* اعداد داخل پرانتز در این مقاله، شمارهٔ بیت یا بیتهای کوش نامه است: حکیم ایرانشان بن ابی الخیر، کوش

نامه، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۷.

اسیر شدن او و سپاهیان ایران در آن سرزمین، و سپس عزیمت رستم به مازندران و نجات اسیران مطالبی وجود دارد که در کلیات با شاهنامه فردوسی تطبیق می‌کند، ولی تفاوت همین قسمتها نیز با شاهنامه تا بدان حد است که باید پذیرفت منابع کوش نامه با منابع شاهنامه فردوسی آشکارا متفاوت بوده است. بنده پیش از آن که به موضوع این مقاله - برخی از نیرنگهای کارزار در کوش نامه - بپردازم، به عنوان نمونه، تنها به یکی از این موارد اشاره می‌کنم و آن داستان جمشید است.

در کوش نامه آمده است که زن جمشید دختر ماهنگ، شاه چین بود و از وی دو پسر داشت به نامهای فارک و نونک. جمشید تا پایان عمر شاهی یزدان پرست بود. چون سپهر گردان بر وی بی مهر گردید، جهان در فرمان ضحاک دیو و دیگر دیوان قرار گرفت. برخلاف روایت شاهنامه، جمشید در پایان عمر دعوی خدایی نکرد و فرّه ایزدی بدین سبب از وی دور نگردد. جمشید پس از چیره شدن ضحاک بر ایران، همسر و دو پسر و یارانش را به چین فرستاد تا در بیشه‌های ارغون به مدت یک هزار سال پنهان بمانند تا روزی فرا رسد که کسی از نسل آنان دمار از ضحاک و دیوان بر آورد. بر اساس این داستان، آبتین پدر فریدون از فرزند زادگان جمشید است که مدتها با کوش برادر ضحاک و کوش پیل دندان، پسر کوش، که به ترتیب از سوی ضحاک فرمانروای چین و ماجین بودند، به نبرد می‌پردازد و سرانجام چون می‌بیند دیگر تاب مقاومت در برابر آنان را ندارد با توجه به «اندرز جمشید» به ماجین (جزیره بسیلا، که با سرزمین «آفتاب تابان» امروز تطبیق می‌کند) پناه می‌برد و مورد استقبال طیهور پادشاه آن جزیره قرار می‌گیرد، و سپس با دختر وی، فرارنگ (فرانک در شاهنامه) ازدواج می‌کند. تنها توجه به چینی بودن همسر جمشید که مادر دو پسر او بوده است، و ازدواج آبتین با دختری نژاده از ماجین (بسیلا) نشان می‌دهد که بر اساس روایت کوش نامه فریدون از یک سوی نسب از پادشاهان چین می‌برد و از سوی دیگر از پادشاه ماجین. موضوع دیگر آن است که فرزندان جمشید نسلی پس از نسل دیگر پیوسته در حل مشکلات خود به کتاب «اندرز جمشید» (که با نامهای «گفتار جمشید» و «اندرزنامه» نیز از آن یاد شده است) مراجعه و بر طبق راهنمایی جمشید عمل می‌کرده‌اند. به علاوه هنگامی که آبتین با فرارنگ سالها در جزیره بسیلا با آسودگی و شادکامی به سر می‌برد، چنان که گویی ایران و نجات ایرانیان را از چنگ ضحاک دیو از یاد برده بوده است، جمشید چند بار به خواب آبتین می‌آید و او را به بازگشت به ایران فرمان می‌دهد. پس آبتین و فرارنگ در یک سفر چهارده ماهه دریایی راهی ایران می‌شوند. در ایران نیز جمشید دو بار دیگر به خواب آبتین می‌آید و

در آخرین خواب، به مرگ وی و نیز ضرورت بردن فریدون خردسال به محلی امن که دور از دسترس ضحاکیان باشد تصریح می کند. از سوی دیگر این موضوع را ناگفته نگذاریم که بر طبق روایت کوش نامه نه تنها جمشید شاهی یزدان پرست بوده است، بلکه وی فارک یکی از دو پسر خود را نیز به شرحی که در منظومه آمده است به یزدان پرستی راهنمایی می کند و

سه دفتر بدو داد شاه بلند سراسر همه پرز علم وز پند
همه صحف پیغمبران خدای نبشته به خط شه پاکرای
بدو گفت کاین هر سه را کار بند چو خواهی که باشی تو دور از گزند
از این هر سه گر کار بندی یکی به یزدان رساند تو را بی شکی
(۷۳۳-۷۳۶)

به علاوه دو تن از فرزند زادگان فارک که به مانند نیای خود یزدان پرستی پیشه کرده بودند در دو بخش کوش نامه ظاهر گردیده اند، یکی از آنان در مقدمه منظومه، داستان کوش پیل دندان را در اختیار اسکندر می گذارد و دیگری در بخش پایانی داستان، کوش پیل دندان را که دعوی آفریدگاری می کرده است به یزدان پرستی رهنمون می گردد.

آنچه در شاهنامه فردوسی درباره دعوی خدایی کردن جمشید آمده است، در کوش نامه با اظهار نظر ضحاک و ضحاکیان درباره این پادشاه پر آوازه پیشدادی تطبیق می کند. این ضحاکیانند که می گویند: خداوند جمشید را سالیانی دراز بر جهان فرمانروا ساخت، در روزگاری از درد و مرگ اثری نبود، ولی جمشید در خویشتن خود به غلط شد و کار خدای را از آن خود دید. پس تن پرگناش به دست شهنشاه (ضحاک) گرفتار گردید. و به همین جهت است که در کوش نامه بارها کوش پدر، کوش پیل دندان و به طور کلی ضحاکیان، جمشید را «بدگهر» و «دیو چهره» می خوانند. همچنان که در شاهنامه، حتی در عهد کیخسرو و بهرام گور، نیز چند بار از جمشید به بدی یاد شده است:

در پاسخ کیخسرو به افراسیاب:

همین گفت ضحاک و هم جمشید چو شدشان دل از نیکوی نا امید^۸
بهرام گور نیز در سخن گفتن با موبدان، به مسؤلیت شاهان اشاره می کند و از جمشید و کاوس به عنوان شاهانی نام می برد که به کژی گراییده بودند:

ببیند تا جم و کاوس شاه چه کردند کز دیو جستند راه^۹
این موضوع را بدین جهت مطرح ساختم تا شاید متخصصان زبانهای باستانی ایرانی بتوانند منبع یا منابع اصلی کوش نامه را، ولو به اجمال معرفی کنند و از جمله روشن سازند

چرا، بر اساس روایت شاهنامه فردوسی، جمشید که در دوران هفتصد ساله پادشاهی اش به کارهای بنیادی دست زده بوده است، دعوی خدایی می کند و بر گذشته او یکسره خط بطلان کشیده می شود، ولی در متنی دیگر یعنی کوش نامه، جمشید تا پایان عمر از یزدان پرستی منحرف نمی گردد، و این ضحاکیانند که می گویند جمشید منی کرد و در خویشتن غره شد و بدین سبب فره ایزدی از وی دور گردید و....

از سوی دیگر آیا این کوش اهریمن خوی اهریمن دیدار کوش نامه، یکی از شاهان یا پهلوانان طراز اول کوشانیان نبوده است که به سبب ستمی که بر ایرانیان ایران روا داشته بوده است و خاطره بدی که مردم از وی داشته اند، در این منظومه به صورت مسخ شده ای در آمده است، آن هم به عنوان پسر برادر ضحاک تازی مار دوش؟ آیا این، کار تاریخ نگاران رسمی دوره ساسانیان نبوده است که پادشاه یا پهلوانی بزرگ از کوشانیان را که دشمن ایران بوده است به صورت کوش پیل دندان ی معرفی کرده اند که در کوش نامه با او روبرو می شویم؟ پاسخ این دو پرسش را محققانی که درباره سکاها و کوشانیان به پژوهش مشغولند می توانند داد. این قدر می دانیم که در قرن اول میلادی کوشانیان حکومت مقتدری تشکیل داده بودند و برای دولت ساسانی خطر بزرگی به شمار می رفتند. و به همین سبب شاپور اول برای درهم شکستن قدرت آنان کوشید و با تصرف تمام سرزمینهایشان به پادشاهی آنان پایان داد. به علاوه چنان که می دانیم نزدیک به سه هزار بیت در شاهنامه فردوسی به یکی از پهلوانان و جنگجویان بزرگ کوشانی به نام «کاموس کشانی» اختصاص یافته است که به خم کمند رستم گرفتار گردید و کشته شد،^۱ در همین داستان، یک بار نیز «کشانی» به عنوان نام مکان آمده است:

زمانه تورا از کشانی براند چو ایدر بُدت خاک جایی نماند^{۱۱}
از یاد نبریم که در عهد ساسانیان کارهایی از این گونه انجام پذیرفته است. مگر نه آن است که فردوسی از تاریخ پانصد ساله اشکانیان - که ساسانیان جانشین آنان گردیدند - چیزی نمی دانسته است:

کز ایشان جز از نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام^{۱۲}
یا مگر جز این است که خاندان گودرز در شاهنامه - و به یقین در منابع فردوسی - به عنوان دومین خاندان پهلوانی (پس از خاندان پهلوانان سیستان) و معاصر کیانیان معرفی گردیده است، در حالی که بر اساس اشارات مورخان رومی و تحقیقات خاورشناسان، گودرزبان از شاهان اشکانی بوده و شخصیت تاریخی داشته اند که ظاهراً در دوره ساسانیان این افراد تاریخی به عللی در روایات ملی ما در صف پهلوانان حماسی چون سام و زال و

رستم قرار گرفته اند. در ارتباط احتمالی کوش پیل دندان و کوش نامه با کوشانیان که به آن اشاره کردم، ذکر این موضوع نیز سودمند می نماید که کوش پیل دندان وقتی از کسی می شنود جزیره ای وجود دارد که:

جزیره ست با آبهای روان نشستنگهی از درِ خسروان
 پر از میوه و سایه بید و سرو همه کوه نخچیر و کبک و تذرو
 بهار و خزان سر به سر گل بود ز طاووس و دراج غلغل بود
 (۶۶۴۷-۶۶۴۹)

با سپاهیان خود از دریا می گذرد، در آن جزیره کوهی بلند را پشت سر می گذارد، و در آن جا شهری شگرف می سازد که آن را «کوشان» نام می نهند، و نیز تندیس خود را در آن شهر برپا می کند:

رخامین یکی سنگ بر پای کرد سر پیکر خویش را جای کرد
 کف دست او باز کرده زهم بر او بر نبشته یکی بیش و کم
 که: این چهره کوش گردنکش است که هنگام پیگار چون آتش است
 ستاننده تاج شاهان به گرز گشاینده خاور از فر و برز
 بر آن جا نوشت آنچه خود کرده بود همان شهر کاو بر سر [ظ. خود بر] آورده بود...
 نهادند کوشان بدان شهر نام بر آورده کوش جوینده نام
 (۶۶۶۴-۶۶۵۷)

پس از این مقدمه، اینک برخی از نیرنگهای کارزار را در کوش نامه مورد بررسی قرار می دهیم.

به رزم اندرون سستی آغاز کن

یکی از حيله های جنگی که در کوش نامه چند بار از آن یاد شده و به پیروزی انجامیده، فریب دشمن است بدین صورت که بخشی از سپاه پنهان از چشم دشمن، در محلی مستقر می گردند و بخش دیگر با قرار قبلی از برابر دشمن می گریزند، و دشمن به گمان آن که آنان به سبب ناتوانی راه فرار در پیش گرفته اند، به تعقیب آنان می پردازد، در حالی که هم فراریان و هم بخش دیگر سپاه که کمین کرده بوده است، ناگهان بر مهاجمان حمله می برند و آنان را تار و مار می سازند و...

نخستین بار این شیوه را قارن فرمانده سپاه فریدون علیه کوش پیل دندان که در چین راه نافرمانی می سپرده است به کار می برد. ماجرا از این قرار است که قارن به چین لشکر

می کشد و در نخستین روز جنگ، کوش و قارن به هم بر می خورند در حالی که از سپاه فریدون بیش از هزار تن با قارن همراه نبوده اند. پس عده ای از ایشان کشته و زخمی می شوند. قارن برای نبرد در روز بعد، نستوه را بر می گزیند. نستوه شش هزار تن سواران گزیده را انتخاب می کند، نیمی از آنان را با خود می برد و بقیه را به فرماندهی دیگر می سپرد با این دستور که خود را به چینیان نشان بدهید تا بر شما حمله برند. شما به جای دفاع یا حمله، از برابر آنان بگریزید و در حالی که چینیان شما را تعقیب می کنند، از محلی که من کمین کرده ام بگذرید. آن گاه برگردید و بر دشمن حمله کنید، من نیز از کمین گاه بیرون خواهم آمد و هر دو کار دشمن را خواهیم ساخت:

دگر نیمه مر سرکشی را سپرد	بدو گفت کای نامبردار گرد
برو روی بنمای تا چینیان	بتازند و آرندت اندر میان
به رزم اندرون سستی آغاز کن	گریز به هنگام را ساز کن
طلایه جو بر پی بیامد دمان	چنان دان که بروی سرآمد زمان
ز من برگذر تا گشایم کمین	تو بر گرد شمشیر و بر نه به کین
بگفت و کمین کرد جایی که شیر	بر آن دشت گشتن نیارد دلیر

(۶۹۴۲-۶۹۳۷)

چینیان وقتی سستی سپاه ایران را می بینند، به تعقیب آنان می پردازند،

سرافراز نستوه با آن سپاه	کمین بر گشادند و بستند راه
سپاه گریزان ز پس کرد روی	به آن دشت، خون اندر آمد به جوی

(۶۹۴۸-۶۹۴۷)

کوش پیل دندان نیز در جنگ با قراطوس در مغرب به همین نیرنگ دست می زند و قراطوس گمان می برد که تعداد سپاه کوش اندک است، در حالی که کوش

طلایه فرستاد و فرمود کوش	کز آن سر طلایه بینی، مکوش
چو آرند حمله، میاویز دیر	بمان، تا شود بر تو دشمن دلیر
وز آن پس گریزان سوی لشکر آی	به آویزش اندر تو سستی نمای

(۷۷۰۷-۷۷۰۴)

برخورد دو طلایه به همین صورت انجام می پذیرد و طلایه قراطوس به وی گزارش می دهد که طلایه کوش با ما جنگ نکردند و از برابر ما گریختند. قراطوس از این پیروزی شادمان می شود و روز بعد در میدان نبرد، کوش بار دیگر همین نیرنگ را به کار می بندد و به سالار بخشی از سپاه خود می گوید: «بدو گفت چون قلب دشمن ز جای / بجنبند، تو در جنگ

سستی نمای / چنان کن که دشمن شود بر تو چیر...» (۷۷۳۳-۷۷۳۴)، و خود در میان سپاه پنهان می شود، جنگ در می گیرد و سپاهش در برابر قراطوس مقاومت نمی کنند و... ناگفته نماند که ستیز و گریز از برابر دشمن را یکی از ویژگیهای جنگهای سکاها یاد کرده اند.^{۱۳}

گماشتن دیده بان بر سر درختان بلند و کوهها

برای آگاهی از وضع سپاه دشمن، افرادی را برای دیده بانی و کسب خبر بر سر درختان یا در ارتفاعات کوهساران می نشانند، تا آنان هرگونه تغییر و تحولی را که در سپاه دشمن روی می دهد به سرعت گزارش بدهند. از آن جمله است هنگامی که شاه چین (کوش پدر)، نیواسب پسر خود را به جنگ ایرانیان می فرستد، دیده بان سپاه آبتین که بر بالای درختی بوده است ایرانیان را از ورود سپاه دشمن آگاه می سازد:

یکی روز پس دیده بان از درخت خروشید کای شاه فرخنده بخت
 زد دشمن همه پیشه پر لشکر است بسازید کاین لشکری دیگر است
 شنیدند ایرانیان آن خروش شدند از پی رزم، پولاد پوش
 (۱۱۰۰-۱۱۰۲)

پس از کشته شدن نیواسب به دست ایرانیان، شاه چین، خود برای کین خواهی از ایرانیان با سپاهی بیکران حرکت می کند. آبتین فرمانده و سالار ایرانیان پس از پیروزی روز پیش که با کشته شدن نیواسب نصیب ایرانیان شده بود، ده تن را به دیده بانی بر درختان بلند می نشانند:

وز آن سوی رود از پس کارزار فرستاده بود آبتین ده سوار
 نشانده همه بر درخت بلند که ناگه زد دشمن نیاید گزند
 یکایک چو دیدند ناگه سپاه سوی آبتین برگرفتند راه
 که روی هوا سرخ و زرد و بنفش زتاییدن رنگهای درفش...
 همانا که خود شاه چین آمده ست کجا چین و ماچین به کین آمده ست
 بیاراست پس آبتین با گروه فرستاد یکسر بنه سوی کوه
 لب رود بگرفت و راه سپاه کشیدند دیده همه سوی راه
 (۱۲۶۹-۱۲۷۶)

بار دیگر چون چینیان برای حمله به ایرانیان آماده می شوند، کسی را که آبتین قبلاً در کوهسار به دیده بانی گماشته بوده است، بانگ بر می آورد و ورود سپاه چین را به وی گزارش می دهد:

خروش آمد از دیده کوهسار
 که از چین سپاهی پیاده رسید
 پرسید خسرو از آن دیده بان
 نگه کن که چونند و چندند مرد؟
 چنین پاسخ آورد کای شهریار
 هوا پر ز زوبین و پُر خنجر است
 به ایرانیان گفت خسرو به درد
 یکی چاره باید سگالید باز
 که شاها، سپه را تباه است کار
 که شد یشه از تیغشان ناپدید
 که بر خیر چندین چه رانی زبان؟
 کجایند و اکنون چه خواهند کرد؟
 همانا فزون است پنجه هزار
 همه دشت و بیشه پر از لشکر است...
 که ما را چو چرخ روان خیره کرد
 که از زرم دشمن شوم بی نیاز
 (۱۹۴۹-۱۹۵۷)

آبتین در این هنگام به نیرنگی دست می زند که به آن اشاره خواهم کرد، و به عنوان مقدمه، دیده بانانی در قسمتهای مختلف کوهسار می نشاند:

به هر جای بر دیده بانی نشاند
 از آن پس یلان سپه را بخواند
 (۱۹۶۲)

فروغلطاندن سنگهای کلان از سر کوه به سوی دشمن و شعار دادن

نیرنگ آبتین که بدان اشاره کردم این بود که چون دید تاب مقاومت در برابر سپاه عظیم چینیان را ندارد، فرمود تا ایرانیان بار و بنه و تجهیزات خود را به سر کوه ببرند، تا روز بعد چینیان به گمان این که ایرانیان به کوهسار گریخته اند به تعقیب آنان بپردازند و آن گاه ایرانیان سنگهای کلان را از کوهسار به سوی سپاه چین فروغلطانند. این طرح ابتکاری آبتین با موفقیت کامل به انجام می رسد:

بفرمود تا رختشان هر چه بود
 بر آن کوه سی پاره سنگ کلان
 پس سنگها شد نهان چند تن
 به هر جای بر دیده بانی نشاند
 بدیشان چنین گفت شاه آبتین^۴
 بدان کردم این، تا چو سالار چین
 درستی بداند که من با گروه
 چو کوش از پس ما بیاید به جنگ
 امیدم چنین است کز چینیان
 پیاده شود بی گمان ریز ریز
 همه بر سر کوه بردند زود
 به دندان برداشتند آن یلان
 دلیران جنگی و لشکر شکن
 از آن پس یلان سپه را بخواند
 که ای سرفرازان ایران زمین
 بیاید، نیند مرا در زمین
 گریزان شدم بر سر تیغ کوه
 گشایند از این کوه سی پاره سنگ
 از این پس سواری نبندد میان
 سواران از این سنگ گیرد گریز
 (۱۹۵۹-۱۹۶۸)

به علاوه آبتین زمان مناسب برای فروغلطانیدن سنگها را نیز بدین شرح تعیین می کند:

نشانی نهادند با دیده بان
که چون کوه بیند گشته بنفش
سپه را یکایک دهند آگهی
چو این گفته یابند مردان جنگ

ز گفتار آن نامور مرزبان
ز رنگ درخشنده رخشان درفش
که: «از چینیان دور شد فرهی»
گشایند دندانها ز زیر سنگ

(۱۹۷۰-۱۹۷۳)

پیش بینی آبتین درست از آب درمی آید، روز بعد کوش پدر با بیش از سی هزار پیاده و سوار چینی به جنگ ایرانیان می آید و چون آنان را در «بُن کوه» نمی بینند، در تعقیب «فراریان» از کوه بالا می روند، اما:

چو از کوه یک نیمه بگذاشتند
که: «پیروز و آباد باد آبتین
خروش اندر آمد به گوش یلان
نمود آبتین شاه نیرنگ خویش
چو سنگ اندر آمد ز بالا به زیر
بیارید بر چینیان مرگ، سنگ
زهول و خروش روان سنگها
از آن بیکران لشکر پر ز جوش
نه بر کوه بر نامداری بماند

از ایران سپه نعره برداشتند
همه ساله پیچان دل شاه چین»
بدرید گفتی دل بد دلان
رها کرد پس هر کسی سنگ خویش
نه بددل بماند و نه مرد دلیر
نه راه گریز و نه سامان جنگ
گریزان سواران به فرسنگها
فزونتر ز بانصد بماندند[ظ. نماندند] و کوش
نه در کوهپایه سواری بماند

(۱۹۸۹-۱۹۹۷)

پس از پیروزی آبتین، کوش سوگند یاد می کند که اگر لازم باشد سالی در این جا درنگ خواهم کرد تا کین نیواسب را از ایرانیان بگیرم. ولی آبتین همچنان بر سر کوه می ماند و چینیان به وی دست نمی یابند.

در این جا دو موضوع یاد کردنی ست: نخست این که بر اساس طرح آبتین قرار بود دیده بانان پس از دیدن سپاه چین، همگی فریاد بر آورند که «از چینیان دور شد فرهی»، و بدین ترتیب ایرانیان را از آمدن دشمن آگاه سازند، در حالی که وقتی چینیان در تعقیب ایرانیان، یک نیمه کوه را طی می کنند، چنان که گذشت سپاه ایران - نه دیده بانان - نعره بر می آورند: «که پیروز و آباد باد آبتین / همه ساله پیچان دل شاه چین».

دیگر آن که کوش وقتی روز بعد به جنگ ایرانیان می رود و می بیند آنان در «بُن کوه» نیستند، به سپاهیان خود می گوید، نباید آنان را تعقیب کنیم، زیرا ممکن است در

جایی پنهان شده باشند و ما را غافلگیر سازند (۱۹۷۹-۱۹۸۲). با وجود این معلوم نیست چرا وی خود به سوی کوهسار حرکت می کند و سپاهش در پی او به راه می افتند و در نتیجه شکست می خورند.

در متن کوش نامه توضیحی دربارهٔ این دو موضوع داده نشده است.

گرفتار ساختن دشمن در کنده و چاه

در نبرد قباد با کوش پیل دندان در چین، قباد برای پیروزی بر دشمن، پنهانی به کندن کنده در راه دشمن دست می زند و به جز چند قسمت، روی کنده را می پوشانند. سپاهیان دشمن که از این امر آگاه نبودند، به هنگام حمله بر ایرانیان، در کنده ای که بر سر راهشان کنده شده بود، فرو می افتند و ایرانیان از چپ و راست بر آنان می تازند:

چنان بینم اکنون که امشب بگاه	یکی کنده سازیم پیش سپاه
گرفته سر کنده جز چند جای	که باشد ره مردم و چارپای
دورویه دولشکر بر این دشت کین	نشانیم هر کس همی در کمین
که من بی گمانم که آن دیوزاد	شیخون کند بر سپاه قباد
چو آن بار پیشین به نستوه کرد	دل شاه ایران پرانده کرد
کنون ز آن دلیری سپاه آورد	شبی لشکر کینه خواه آورد
هم از راه در کنده افتند پاک	در آیند یکسر به دام هلاک
سپه از چپ و راست تیغ آخته	در آیند و ما پیش صف ساخته
بود کایزد داد فرمای داد	دهد مر را داد از آن دیوزاد
من اکنون فرستم فرستاده ای	جوانسی هشیوار و آزاده ای
بدارم به گفتارشان روز چند	بدان تا شود کنده ژرف و بلند
شما راه دارید یکسر نگاه	نباید که آگه شود ز آن سپاه
بزرگان بر او آفرین خوان شدند	وز آن دانش و رای شادان شدند
همان شب گرفتند بیراه و راه	یکی کنده کردند پیش سپاه
به پهنای و بالاده اندر چهل	سرش راست کرده به خاشاک و گل
چنین بی گمان کرده هر جای راه	که بیگانه نشناختی جز سپاه

(۶۰۶۴-۶۰۶۴)

کار بر طبق پیش بینی قباد انجام می شود، و کوش پیل دندان با صد هزار «زره پوش و رزم آزموده سوار» (۶۱۱۷) به ایرانیان حمله می برد، ولی کنده ای که ایرانیان در راه وی کنده بودند کار خود را می کند:

به رزم اندر آن را که بردشت برد
 کسی کاو سوی راه راست اوفتاد
 سپهبد به گردن برآورده گرز
 خروش آمد از لشکر و بانگ کوس
 چو بانگ سپاه آمد از دشت کین
 چپ و راست شمشیر خونریز بود
 به کند در افتاد و بشکست خرد
 همی باز خورد او به تیغ قباد
 به نام فریدون با فرو برز
 ز گرد آسمان بر زمین داد بوس
 دورویه گشادند گردان کمین
 به پیش اندرون نیزه تیز بود
 چپ و راست شمشیر خونریز بود

(۶۱۳۰-۶۱۳۵)

تازه در پایان این نبرد بود که کوش دریافت قباد با کندن کنده کار او را ساخته است:

همان گه بدانست کاو را قباد
 چو مردم یکی دام برره نهاد
 ز کنده شد آگاه و کار کمین
 بلرزید بر جای دارای چین

(۶۱۵۲-۶۱۵۳)

چون در این کارزار قباد بر کوش چیره می گردد، کوش نیز از قباد تقاضا می کند
 سه روز از نبرد دست بردارند تا وی به کار مجروحان برسد. شگفتا که قباد فریب می خورد و
 سه روز به وی مهلت می دهد. کوش از این فرصت سه روزه برای کندن چاههایی («از آن
 روی کنده») ای که پیش از این قباد کنده بود، استفاده می کند:

طلایه چو این داستان باز گفت
 سه روز و سه شب کوش و لشکر نخفت
 از آن روی کنده بسی چاه کرد
 همه چاهها دام بدخواه کرد
 گرفته سرچاه و کرده نهان
 ز رازش کس آگه نه اندر جهان
 چهارم چو خورشید سر بر کشید
 قباد سپهدار لشکر کشید ...

(۶۳۸۴-۶۳۸۷)

در روز چهارم قباد آهنگ کوش می کند و سپاه کوش از کنده و چاهها می گذرند و چون قباد
 بر آنان حمله می برد، آنان از وی می گریزند و به سلامت از چاهها می گذرند، در حالی که
 ایرانیان، بیخبر از چاههایی که در سر راهشان کنده شده بود در چاهها می افتند:

از ایرانیان هر که بر پی برفت
 بدان چاهها اندر افتاد تفت
 به چاه اندر افتاد مردی هزار
 دل لشکری گشت از او سوگووار
 چو آگاه شد ز آن سپاه قباد
 همی هر یکی گام پستر نهاد
 پس از چاهها بر کشیدندشان
 همه زار و پی خسته دیدنشان
 گروهی شکسته سر و پای و دست
 گروهی دگر نیم مرده چو مست
 قباد دلاور چو آن دید، گفت
 که با دیوزاده غمان باد جفت

چنین رنگ و دستان که داند نمود نه گفتن توان و نه بتوان شنود...
(۶۳۹۵-۶۴۰۱)

اعلام دروغین خیر مرگ قارن برای فریب کوش

فریدون پس از آن که جهان را بین پسرانش ایرج و سلم و تور بخش می کند، سلم را به روم می فرستد، و چون کوش در مغرب راه نافرمانی در پیش گرفته بوده است، قارن را با سپاهی گران به نزد سلم گسیل می دارد تا به اتفاق بر کوش بتازند و کارش را بسازند. بین دو سپاه جنگهای پی در پی روی می دهد. در یکی از این جنگها که کوش و قارن با یکدیگر روبرو می گردند و به نبرد می پردازند، کوش خستی به سوی قارن پرتاب می کند که بر ران قارن و زین و شکم باره فرو می رود و هر دو بر زمین می غلظند. ایرانیان، به سرعت قارن را از صحنه نبرد دور می سازند. زخم قارن، زخمی هولناک بوده است. پس سلم به جای قارن به میدان می رود و یک روز به جنگ ادامه می دهد و چون به لشکرگاه خود بازمی گردد به نزد قارن می رود. قارن به سبب خونریزی شدید ناتوان و پژمرده شده بوده است. سلم چند تن از دانایان را برای درمان وی گرد می آورد، و به قارن نیز می گوید تا زمانی که سلامت خود را بازیابی جنگ نخواهیم کرد. قارن پاسخ می دهد که من یکی از ایرانیانم و وجودم چندان اهمیتی ندارد، تو و شاه باید که شادمان باشید، هرگاه مُردم فقط «مرا نیز در بزم دارید یاد» (۹۰۷۰). پس جنگ بی حضور قارن به مدت یک هفته ادامه می یابد و از هر دو سپاه گروهی کشته می شوند. و آن گاه سلم و کوش بر این موضوع موافقت می کنند که یک ماه جنگ را تعطیل کنند تا مردان جنگی و اسبانشان بیاسایند. قارن که در این روزها بهبود یافته بوده است، تعطیل جنگ را به فال نیک می گیرد و به سلم می گوید بفرمای تا کشتی ای با همه وسایل مورد نیاز فراهم سازند. چون این کار انجام می شود، به سلم پیشنهاد می کند: جنگ را آغاز کن، و در ضمن بفرمای تا در برابر سپاه کنده ای (قبری) بکنند و اعلام کن که قارن مُرده است، چند روزی نیز به نبرد ادامه بده و در ضمن «به من دار چشم، ای شه نیوسوز» (۹۱۶۴). بر اساس این گفتگو، قارن «... با لشکری بیکران / به دریای آب اندرون شد نهان» (۹۱۶۶). جنگ ادامه می یابد. قبر را می کنند، و کوش گمان می برد که قارن مرده است و بدین سبب سپاهش بر ایرانیان سخت حمله می برند و عده زیادی را می کشند. در روز هشتم قارن

ز کین همچو الماس دندان و چنگ	ز دریا بر آمد به کشتی نهنگ
جهان پهلوان قارن رزمخواه	پس پشت کوش اندر آمد سپاه
نوندش همی کوه را کرد پست...	یکی گرزۀ گاو پیکر به دست

ز تیغ دلبران روان گشت خون ندانست کس کان سبب چیست و چون
(۹۱۷۳-۹۱۷۷)

چون کوش از این حمله ناگهانی آگاه می گردد:

همی گفت کاین کار آهنگر است کمین است و بر لشکر او مهتر است
(۹۱۸۳)

و بدین ترتیب قارن و سپاه ایران بر کوش چیره می گردند. توضیح آن که کوش برای تحقیر قارن، او را در مواردی چند «آهنگر» می خواند بدین علت که در این کتاب، قارن پسر کاوه آهنگر معرفی شده است.

نعره کشیدن سپاه برای ترسانیدن دشمن

در چند مورد، هنگامی که ایرانیان یا چینیان، پنهانی خود را برای حمله به دشمن آماده می کنند، در حالی که دشمن مطلقاً در انتظار حمله ای از سوی آنان نیست، مهاجمان برای ایجاد رعب و وحشت در سپاه دشمن، حمله خود را با نعره کشیدن آغاز می کنند. از آن جمله است در شیخون کردن کوش بر نستوه:

شب تیره دروازه بگشاد زود	برون رفت با لشکری همچو دود
به پیش اندرون صد هزاران سوار	سپهدار با جوشن کارزار
در آمد پس و پیش ایرانیان	ز ناگه سحرگاه زد بر میان
بیکباره نعره برافراشتند	ز باره همان غیو برداشتند
شب تیره مانده آبنوس	خروشنده نای و غریونده کوس
شد ایرانیان را سر از خواب تیز	ز ناگه بر آمد یکی رستخیز

(۵۹۲۷-۵۹۳۲)

و چنین است هنگامی که سپاهیان سلم - بی حضور قارن - بر لشکر کوش حمله می برند:

همه شب همی رزم را ساختند چو شد روز نعره برافراشتند
بر آمد خروشیدن کوس و نای چو دریا بجوشید لشکر ز جای...
(۹۰۷۹-۹۹۸۰)

البته در موردی کاملاً متفاوت با آنچه گذشت، نعره برداشتن سپاهیان نشانه شادی و خوشحالی ایشان است، مانند زمانی که دو پسر طیهور و آبتین از دربند می گذرند، سپاه طیهور به نشانه شادمانی فریاد بر می آورند:

چوشه را زدربند بگذاشتند ز شادی همه نعره برداشتند
(۲۲۲۸)

فرستادن جاسوس برای خبرگیری از سپاه دشمن

در دوران پادشاهی فریدون، قباد به کارزار کوش پیل دندان به چین می رود، و برای آگهی از چگونگی سپاه کوش، مردی را پنهانی به سپاه وی می فرستد. ولی طلایه سپاه کوش آن مرد را اسیر می کنند و به نزد کوش می برند که او ایرانی است و برای خبرگیری از وضع سپاه ما آمده است. کوش از سرهشباری بر طلایه خود درستی می کند که چرا مرد بیچاره ای را که از صبح تا شام در طلب نان در تکا پوست گرفتار کرده اید، او را رها سازید. کوش «بدو گفت هر جا که خواهی بگرد» (۶۰۲۵). جاسوس با خیال آسوده لشکرگاه کوش و سپاهیان وی و سلاحهای آنان را می بیند و با شادی به نزد قباد باز می گردد و گزارش می دهد که «گزیده سپاهی ست افزون ز مور» (۶۰۳۳) با سیصد هزار سوار جوشنور و نیزه دار. وقتی که گزارش جاسوس به پایان می رسد، قباد در می یابد که کوش به عمد، جاسوس او را در لشکرگاه خود رها کرده بوده است تا وی چنین گزارشی به ایرانیان بدهد و «دل لشکری بشکند زین سخن» (۶۰۴۱).

متقابلاً، هنگامی که قباد، شخصی را با این پیام به نزد کوش می فرستد که از نافرمانی فریدون دست بردارد. کوش پیشنهاد وی را نمی پذیرد که «نه فرمانبرانیم، فرماندهیم / نه کهتر نژادیم، شاهنشیم» (۶۰۵۹). فرستاده قباد از نزد کوش باز می گردد، کوش مردی را پنهان از وی به سپاه ایران می فرستد تا از وضع ایرانیان آگاه گردد. این جاسوس با لباس ایرانیان است و در حالی که خود را سخت بیمار نشان می داده است تا نزدیک لشکرگاه ایرانیان می آید و ناگهان از چشم فرستاده قباد پنهان می گردد. فرستاده، پاسخ کوش را به قباد می گوید و نیز از آمدن مردی با جامه ایرانیان او را آگاه می سازد. قباد برای آن که جاسوس کوش را بفریزد، دستور می دهد سپاهیانش به می خوردن و شادخواری بپردازند. جاسوس که ناظر این صحنه بوده است، پس از بازگشت

چنین گفت با کوش کایران سپاه	ندارد همی راه دشمن نگاه
شب و روز شادان و سرمست نیز	ندارند بازار دشمن به چیز
سپاهی بزرگ است و سازش تمام	ولیکن شب و روز با رود و جام
ز ساز فراوان و گردنکشی	گرفتند گند آوری و کشی
نه آواز پاس است در شب بسی	نه بر راه ما بر طلایه کسی
ز گفتار او شادمان گشت کوش	ز بهر شیخون برآمد به جوش

(۶۱۰۵-۶۱۱۰)

چون قباد از بازگشت جاسوس آگاه می گردد، خود و سپاه با آرایش جنگی تمام به رزم

کوش می شتابند.

در جنگ کوش پیل دندان با قراطوس در مغرب نیز قراطوس جاسوسی را پنهانی به لشکرگاه کوش می فرستد تا از تعداد سپاهیان او آگاه گردد (۷۶۹۰-۷۶۹۲). به طور کلی اعزام جاسوس به لشکرگاه دشمن در این کتاب امری عادی است.

تظاهر به آدمخواری برای ترسانیدن دشمن

در کوش نامه به جنگهای ایرانیان در عهد فریدون با سپاهان بجه و نوبی در آفریقا به شرح اشاره شده است و شاعر، علاقه مندان به این موضوع را به «مسعودی» - که به احتمال قوی همان شاهنامه مسعودی است - ارجاع داده است:

چو خواهی که رزم سپاهان تمام بدانی، تو راه نمایم به نام
 ز مسعودی این داستان بازجوی که اورنج دیده ست از این گفت و گوی
 (۷۳۳۴-۷۳۳۵)

ماجرا از این قرار است که این سپاهان هرگاه فرصت را مناسب تشخیص می دادند، چون مور و ملخ به «مغرب» حمله می کردند و دار و ندار مردم را می بردند و آن سرزمین آبادان را ویران می ساختند. فریدون هر بار سپاهی بدان جا می فرستاد. آنان سپاهان را از آن سرزمین می راندند، ولی چون سپاه ایران به ایران باز می گشت، سپاهان بار دیگر آن سرزمین را مورد حمله قرار می دادند. مسأله مهم آن است که بر طبق روایت کوش نامه، شاه ایران مسؤولیت حفظ نظم و آرامش در منطقه وسیعی از چین و ماچین تا مغرب و جبل الطارق را برعهده داشته است. بدین جهت وقتی فریدون در می یابد که حملات سپاهان تمام شدنی نیست، روزی با بزرگان به مشورت می پردازد که چه باید کرد. یکی از حاضران پیشنهاد می کند مرد دلاور و ستمکاره ای را که در ضمن دارای اصل و نسب بلندی باشد و چهره اش نیز از هر دیوچهری بدتر باشد باید به شاهی آن منطقه فرستاد تا وی، خود از عهده این مهم برآید. تنها کسی که به نظر فریدون می رسد کوش پیل دندان است که سالها در چین از فرمانبرداری وی سر باز زده بود و سرانجام چهل سال پیش از این به دست قارن اسیر گردید و در دماوند کوه در کنار ضحاک به بند کشیده شد. پس به شرحی که در کوش نامه آمده است، فریدون کوش پیل دندان را آزاد می سازد و با شرایطی خاص سپاهی در اختیارش قرار می دهد که به جنگ سپاهان برود. کوش می پذیرد که سر از طاعت فریدون بیرون نکند و در این باب سوگند نیز می خورد. فریدون چهل هزار تن از سواران ایرانی و دوازده هزار تن از باقی مانده سپاه چین را که به همراه کوش به ایران آمده بودند، در اختیار وی می گذارد. کوش با این سپاه به سوی مصر و بجه و نوبی به راه می افتد. با سپاهان روبرو

می‌شود. سیاهان پیاده می‌جنگیدند و از انواع سلاحها تنها چوب درازی (فرسب) در دست داشتند که با یک ضربه آن، سوار و اسبش را خرد می‌کردند. در اولین برخورد دو سپاه، سیاهان عده‌ای از سپاه کوش را می‌کشند. پس کوش به جنگ آنان می‌رود و سیاهان راه گریز در پیش می‌گیرند. سپس کوش برای آن که به اصطلاح از آنان «زهر چشم» بگیرد، فرمان می‌دهد سپاهانش به کاری بی سابقه دست بزنند:

چو پیروز شد کوش و آمد فرود	بدان شادکامی می آورد و رود
بفرمود تا هر کسی کشته ای	سیاهی به خون اندر آغشته ای
پیختند و کردند بریان گرم	نه آزم در دل، نه در دیده شرم
تنی چند را پاره کردند نیز	پخته از آن دیگ و هرگونه چیز
تنی چند را پوست بیرون کشید	به گیتی کسی آن شگفتی ندید
گروهی به دو نیم کردند پست	گروهی بریده سر و پای و دست
بدو هر کسی گفت کای شهریار	نگویی مرا تا چگونه ست کار
که با کُشتگان هیچ شاه این نکرد	نه بریان و پخته کسی دید مرد
بخندید و گفت این سپاهی ست نو	دلیران کینند و مردان گو
پراگنده کُشور از بهر چیز	هم از بهر تاراج و کُشتن بنیز
هر آن کاو به لشکر گه آید فراز	بترسند از این هول و گردند باز...
به ما بر بدان سان گمانی برند	که پخته همی گوشت مردم خورند

(۸۰۵۴-۸۰۶۶)

بار دیگر که کوش و سپاهش با این سیاهان روبرو می‌شوند، وی

به لشکر چنین گفت کای سرکشان	دلیران ایران و گردنکشان
نخستین یکی تیرباران کنید	پس آهنگ جنگ سواران کنید...
کسی را که دستش به بند آوريد	اگر گردنش در کمنند آوريد
به دندان تنش پاره پاره کنید	به کین اندر آيید و چاره کنید
چو پیوسته گردید با این سپاه	به دندان کنید این یلان را تباه
بدان تا به ما بر گمانی برند	که اینان همی آدمی را خورند
بترسند و گردند از این رزم باز	نیایند دیگر به آن جا[ظ. این جا] فراز
چنان کرد لشکر که سالار گفت	چو سوار با شست کردند جفت
تن تیره چهارن چو پیکان نمود	گذر کرد و بیرون شد از پشت زود...
دلیران ایران کرا یافتند	به دندان دریدنش بشتافتند
گسستند چرمش ز پهلو و پشت	چنان هر گروهی یکی را بکُشت...

از آن سان همی بود یکچند جنگ
پراکندگان سیاهان پیش
چنان کشته و افکنده بر دشت کین
یکی را سر و پای پخته به دیگ
یکی پوست کنده بر آویخته
یکی را سگ آورده در زیر پای
همی هر که آن دید بردشت جنگ
ز بیم سر خویش برگشت و رفت
بدین لشکر آمد درست آگهی
ز مردار خواران سپاهی درشت
دریدند و خوردند از ایشان بسی
چنان خیره گشتند از این آگهی
شب تیره از رزم بگریختند

زمین گشته از کشته برزنده تنگ
رسیدند و دیدند یاران خویش
که پیدا نبود از سیاهان زمین
یکی کرده بریان بر آن گرم ریگ
یکی را پی و استخوان ریخته
شکم خورده و پشت مانده به جای
نیارست کردن زمانی درنگ
ره خانهٔ خویش و کشور گرفت
که شد دشت کین از سیاهان تهی
بیامد همه نوییان را بکشت
از آن نامداران نمادش کسی
که از رزم شد مغز ایشان تهی
بر آن کشتگان خون همی ریختند

(۸۰۸۳-۸۱۱۶)

کوش بار دیگر که با این سیاهان روبروی شود، همان طرح پیش را اجرا می کند:

کرا دید از ایشان بکشت و بسوخت
همه شهرها کرد ویران و پست
بفرمود پختن تنی چند باز
که اینان پلنگان کین گسترند
به هر مرز کاین آگهی رفت نیز

از آن مرز، تیز آتشی بفروخت
بکشت آن کش آمد ز نوبی به دست
بدان تا همی گفت نوبی به راز:
کجا پخته و خام مردم خورند
سراسر گرفتند راه گریز

(۸۱۲۲-۸۱۲۶)

و بدین طریق کوش پیل دندان، پسر برادر ضحاک تازی، نه فقط سپاه خود را به کاری
وا می دارد که یقیناً در جهان بی سابقه بوده است، بلکه چون دشمنان خود را منکوب
می سازد، راه نافرمانی در پیش می گیرد و عده ای از ایرانیان را نیز می کشد و سپس دعوی
آفریدگاری می کند.

یادداشتها:

- ۱- شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک/ کالیفرنیا، ۱۳۷۱/۱۹۹۲، دفتر سوم، (داستان کاموس کشانی)، بیت ۱۵۴۴:
- بدو گفت هومان که سندان نی ام
به رزم اندرون پیل دندان نی ام

در همان دفتر و همان داستان نیز در چهار نسخه خطی در بیست ۲۴۴۶ به جای «سنگ و سندان»، «پیل دندان» آمده است:

کمند افگن و زورمندان بُدند به رزم اندرون سنگ و سندان بُدند
با سیاسگزاری از استاد جلال خالقی مطلق که این دو مثال را در اختیار بنده قرار داده اند.

۲- ایرانشاه بن ابی الخیر، بهمن نامه، ویراسته رحیم عقیقی، تهران، ۱۳۷۰، بینهای ۷۳۸۱-۷۳۸۴:

همان پیل دندان وارونه جوی [ظ. خوی] به آوردگاه آن شه جنگجوی...
که خوانسی تو او را همی شاه کوش سسر مرداران پولادپوش

۳- مجمل التواریخ والقصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸. در این کتاب پنج بار از «کوش پیل دندان» یا «قصه کوش پیل دندان» یاد شده است: ص ۴۱، ۴۲، ۸۹، ۱۸۷، ۱۸۹.

۴- فرامرز نامه، چاپ بمبئی، ۱۳۰۶، ص ۱۳:

خرد پرور هوشمندان تویی هنرور تویی پیل دندان تویی

از دکتر محمود امیدسالار سیاسگزارم که این شاهد را در اختیار بنده قرار داده اند.

۵- خواند شاه بن محمود معروف به میرخواند، تاریخ روضه الصفا، تهران، ۱۳۳۸. در این کتاب از قهرمان کوش نامه با الفاظ «گوش فیل دندان»، «گوش پیل دندان» یاد شده است، جلد اول، به ترتیب ص ۵۳۸، ۵۳۹.

۶- خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تهران، ۱۳۳۳. در این کتاب یک بار از «گوش پیل دندان» یاد شده است. جلد اول، ص ۱۸۲.

۷- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲. در این کتاب نام قهرمان کوش نامه با ضبط «کوش فیل دندان» آمده است، ص ۴۸.

۸- شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر چهارم، «داستان جنگ بزرگ کیخسرو»، ص ۲۵۰، بیت ۱۲۵۵.

۹- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، جلد هفتم: «پادشاهی بهرام گور»، ص ۴۰۸، بیت ۱۸۲۸.

۱۰- شاهنامه فردوسی، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر سوم، «داستان کاموس کشانی»، ص ۱۰۵-۲۸۵.

۱۱- همان کتاب، همان داستان، ص ۱۹۳، بیت ۱۴۴۸.

۱۲- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، جلد هفتم، «پادشاهی اشکانیان»، ص ۱۱۶، بیت ۶۵.

۱۳- از جمله رک. فرهنگ جهان بخش، «سکاها در خوارزم و ماوراءالنهر»، جشن نامه استاد ذبیح الله صفا، به کوشش دکتر سید محمد ترابی، نشر شهاب ثاقب، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۷۲، ۲۰۰.